

## مفهوم‌شناسی حیلوت در قرآن کریم و نقش آن در هدایت انسان و اتمام حجت بر او

فضل الله خالقیان\*

آرزو زارع‌زاده\*\*

### چکیده:

خداوند انسان را آفرید و از راه‌های متعدد حجت‌هایی را برای هدایت او ارائه فرمود تا او را در مسیر تکامل و وصول به مقام قرب الهی یاری رساند و به سعادت ابدی نائل گرداند. یکی از این حجت‌ها قلب و رابطه خاص آن با خداست. این پژوهش با هدف تبیین چگونگی رابطه خدا بین انسان و قلبش که اصطلاحاً حیلوت نام دارد؛ نگاشته شده است. سوال اصلی تحقیق این است که: آیا قلب انسان، مکانیزم و ساز و کار خاصی دارد که به وسیله آن از هدایت الهی برخوردار شود و در عین حال حجت الهی، بر وی تمام گردد؟

این نوشتار به روش کتابخانه‌ای به تحلیل آیات قرآن کریم و روایات معصومین(ع) پرداخته و هدایت الهی از طریق افاضات قلبی و عوامل آن را مورد تحقیق و بررسی قرار می‌دهد. همچنین در نهایت توضیح داده می‌شود که، خداوند متعال با حائل شدن بین انسان و قلب او مانع می‌شود که قلب به باطل یقین پیدا کرده و از آن پیروی کند. از آنجا که ماهیت قلب کار باطل را نمی‌پسندد در نتیجه وجدان حقایق توسط قلب و مکانیزم حیلوت یکی از طرق هدایت الهی محسوب شده و باعث اتمام حجت بر انسان می‌شود.

**واژه‌های کلیدی:** قرآن کریم، حیلوت، هدایت، قلب، حجت.

---

\* استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه قرآن و حدیث پردیس تهران، ایران. khaleghian2010@gmail.com

\*\* کارشناس ارشد کلام و عقاید اسلامی دانشگاه قرآن و حدیث پردیس تهران، ایران. rarezu@yahoo.com

## مقدمه

در طول تاریخ، یکی از مهم‌ترین اهداف انسان رسیدن به سعادت و کمال ابدی بوده است. بسیاری از مکاتب و اندیشمندان کوشیده‌اند اصول و عقایدی را برای طرح ریزی کنند تا با محوریت آن‌ها، انسان برنامه زندگی خود را سامان داده و به سعادت نائل شود اما هیچ‌کدام در این مسیر نتوانستند انسان را به منزلگاه مقصود سوق دهند، الا برنامه‌های الهی که به بهترین شکل ممکن از آغاز خلقت انسان، راهنمای او به سوی حق و تعالی بوده است. در این راستا خداوند حکیم، حجت‌های خویش را جهت هدایت انسان به سوی صراط مستقیم، عرضه و با حجت بالغه‌اش راه هرگونه عذر و بهانه را مسدود کرده است.

این پژوهش به تشریح یکی از حجج الهی به نام «حیلولت» می‌پردازد و ضمن تبیین مفهومی، نقش آن را در هدایت انسان و اتمام حجت بر او، مورد بررسی قرار می‌دهد. «حیلولت» به معنای حائل شدن خداوند بین انسان و قلب اوست به گونه‌ای که قلب، مستعد پذیرش حق شده و از باطل اعراض می‌کند. از آنجاکه از این منظر کمتر به موضوع «حیلولت» و رابطه خاص خدا با قلب انسان، اشاره شده؛ در این پژوهش این مکانیزم با اتکاء به آیات قرآن و تفاسیر معتبر و همچنین روایات معصومین (ع) به تشریح این موضوع پرداخته است. در این نوشتار به سوالات زیر پاسخ داده شده است: عملکرد قلب در هدایت انسان چگونه است؟ آیا می‌توان به قلب به‌عنوان معیاری برای شناخت حق از باطل اعتماد نمود؟ نقش «حیلولت» در هدایت انسان چگونه است؟ در این نوشتار ضمن پاسخگویی به این سوالات، شرایط تحقق هدایت ناشی از مکانیزم «حیلولت» مورد بررسی قرار می‌گیرد.

معرفت نسبت به جایگاه «حیلولت» و تأثیر آن در روند زندگی انسان بسیار حائز اهمیت است؛ زیرا خداوند متعال از طریق این مکانیزم، علوم و معارف الهی را به قلب انسان منتقل می‌کند. در نتیجه، این علوم و معارف برای انسان مسئولیت‌آور است و انسان با داشتن شرایط تکلیف، در مقابل اوامر الهی مکلف می‌شود. بنابراین اگر خداوند کسی را به جهت عدم انجام تکالیف در روز جزا مجازات کند؛ خارج از چارچوب عدالت نبوده و سازگار با اتمام حجت می‌باشد.

### ۱- مفهوم‌شناسی موضوع

در این بخش ضمن تعریف و مشخص نمودن جایگاه قلب، به مقوله هدایت و روند آن در اتمام حجت از سوی خداوند متعال پرداخته می‌شود و سپس معنا و مفهوم حیولت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۱- **تعریف و جایگاه قلب:** «قلب» در لغت بمعنای وارونه شدن است و چون قلب با افکار مختلف پیوسته زیر و رو می‌شود به آن قلب گفته‌اند. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱: ۱۳۰) قلب الشیء به معنای برگرداندن و وارونه نمودن آن چیز از سویی به سویی دیگر است. همچنین گفته شده که قلب الانسان نیز به معنای برگرداندن انسان، از راه و روشش و اندیشه‌اش به راهی و اندیشه‌ای دیگر است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۶۸۲) در نتیجه قلب به معنای دگرگون کردن شیء از صورتی به صورت دیگر است؛ مانند پشت و روکردن لباس: «قلبت الثوب قلبا». (ابن فارس، ۱۳۹۲ش، ج ۵: ۱۷). لذا قلب انسان نیز به سبب تغییر و دگرگونی حالاتش چنین نامیده می‌شود. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱: ۶۸۶)

مشتقات ریشه قلب، هم در دگرگونی مکانی به کار می‌رود، مانند: «ونقلبهم ذات الیمین وذات الشمال» (کهف/ ۱۸)، هم در تحوّل زمانی، مانند: «یقلب الله الیل والنهار» (نور/ ۲۴)، هم در دگرگونی فکری و روحی، مانند: «ممن ینقلب علی عقبیه» (آل عمران/ ۱۴۴) و هم در زیر و رو شدن سیاسی و اجتماعی؛ مانند: «و سيعلم آلذین ظلموا أی منقلب ینقلبون» (شعرا/ ۵۰). (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ج ۷: ۳۱۸)

قلب دارای شئون گوناگون است و به اعتبارات مختلف، اسم‌های متفاوتی دارد؛ «صدر»، «نفس»، «قلب»، «فؤاد»، «روح»، و «لب» که همگی نام‌هایی برای آن لطیفه الهی هستند و در فارسی به آن «جان انسانی» می‌گویند که در استعمال روزمره «دل» نامیده می‌شود. در ادبیات فارسی به انسان خردمند می‌گویند «صاحب‌دل»، در تعبیرات عربی هم به فرزندگان می‌گویند: «ولی الالباب». «لمن کان له قلب» (ق/ ۳۷)؛ یعنی کلمه «قلب» در عربی و واژه «دل» در فارسی برای ادراک معارف عمیق به کار می‌روند. (جوادی آملی، بی تا: ۵۷)

انسان دارای دو قلب است: قلب مادی که همان قلب صنوبری است و قلب روحانی که حقیقت انسان است. (رک: مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۹: ۳۰۴) در این نوشتار به تفصیل توضیح می‌دهیم که منظور ما از قلب در اینجا قلب جسمانی و صنوبری نیست و این واژه در مباحث معنوی، معنای روحانی و باطنی دارد.

واژه قلب، تشبیه آن قلبین و جمع آن قلوب به دفعات در قرآن به کار رفته است. واژه قلب در قرآن دارای معانی متفاوت می‌باشد و از ویژگی‌هایی متعالی همچون: محل نزول وحی الهی (بقره/۹۷؛ شعرا/۱۹۴)؛ کانون اطمینان و سکونت نفس (نحل/۱۰۶؛ بقره/۲۶۰؛ رعد/۲۸؛ انفال/۱۹؛ مائده/۱۱۳)؛ پذیرنده هدایت الهی (تغابن/۱۱)؛ مرکز و کانون ربط الهی (قصص/۱۰؛ انفال/۱۱)؛ مرکز فهم و تفقه (اعراف/۱۷۹؛ منافقون/۳)؛ کانون تعقل و تدبیر (حج/۴۶؛ محمد/۲۴)؛ مرکز و منشأ تقوا (حج/۳۲)؛ کانون رأفت و رحمت (حدید/۲۷)؛ محل استقرار ایمان؛ مرکز خشوع و وَجَل (حدید/۱۶؛ حج/۳۵)، برخوردار است. البته در نقطه مقابل قرآن برخی امور منفی را نیز به قلب نسبت می‌دهد از جمله: ختم بر قلب (شوری/۲۴)؛ طبع بر قلب (اعراف/۱۰۱)؛ بیماری و مرض قلب (بقره/۱۰)؛ کوری قلب (حج/۴۶) و مواردی دیگر که با مراجعه به قرآن قابل احصاء و بررسی است.

با نگاهی اجمالی به آیات فوق در می‌یابیم که قلب به‌عنوان مرکز و کانون درک و تعقل، حب و بغض؛ تشخیص و راه‌یابی و کوردلی و گمراهی و سرانجام مرکز اتخاذ بزرگترین تصمیمات یعنی ایمان و کفر است:

«رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا» (آل عمران/۸)

«وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا» (نساء/۱۵۵)

«وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ» (حجرات/۷)

«وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (حجرات/۱۴)

البته یکی از ویژگی‌های نسبت داده شده به قلب همان آرامش و اطمینان قلبی است که از ارتباط خدا با قلب انسان نشأت می‌گیرد. نتیجه این اطمینان، هدایت و راه‌یابی به سوی حق و آن چیزی است که موجبات خرسندی و خشنودی خدا را فراهم می‌سازد.

«وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَ لِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ» (آل عمران/۱۲۶)

« وَ لِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَ يُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ » (انفال/ ۱۱)

« وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ » (تغابن/ ۱۱)

« الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ » (رعد/ ۲۷)

در واقع خداوند قلب را برای درک صحیح و فهمیدن حقایق آفریده است لذا این قلب، وسیله‌ای برای هدایت انسان است. اما برخی خود را به دلایلی از این نعمت بی‌بهره کرده‌اند. چنانکه خداوند می‌فرماید:

« وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ » (انعام/ ۲۵)

در حقیقت، اگر انسانی دارای قلبی پاک و سالم باشد دیگر اجزای وجودیش نیز ارزش پیدا می‌کند حتی پاک‌ی یا پلیدی قلب بر روی جسم او نیز تاثیر می‌گذارد، چنانکه از پیامبر خدا (ص) نقل شده که فرمود: «هنگامی که قلب شخص پاکیزه باشد، جسد او نیز پاکیزه می‌شود و هنگامی که قلب انسان پلید باشد، جسد او نیز پلید می‌شود.» (صدوق، ۱۳۶۲، ش، ج ۱: ۳۱)

در واقع یک انسان کامل از سه قسمت ساخته شده است: عقل و تفکر، قلب و عواطف و سر انجام پیکر مادی. با این بیان کمال انسان در تکامل این سه قسمت است (طبرسی، ۱۳۶۵، ش، ج ۱: ۹) و قلب به‌عنوان فرمانده بدن از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. امام علی (ع) می‌فرماید: «قلب امیر و فرمانده جوارح و اعضاء او می‌باشد، هر چه قلب امر کند اعضاء بدنش اطاعت می‌کنند و از فرمان او سرپیچی ندارند.» (مجلسی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۴۰۹)

در نتیجه اعضا دیگر بدن بدون فرمان قلب در کاری ورود و خروج نمی‌کنند. همچنین ادراکات حصولی که به وسیله تعقل، تفقه و تدبر انجام می‌پذیرد، از جمله وظایفی است که به قلب سپرده شده و همچنین برخی ادراکات دیگر نظیر تلقی وحی نیز به قلب مربوط می‌شود. در برخی دیگر از آیات حالات انفعالی و احساسات باطنی هم چون ترس، حسرت، قساوت، خشوع و غفلت و ... نیز به قلب نسبت داده می‌شود. (مصباح یزدی، ۱۳۷۳، ش، ج ۱: ۲۲۵) پس قلب آن چیزی است که حکم می‌کند و دوست می‌دارد و دشمن می‌دارد و می‌ترسد و امیدوار می‌شود و آرزو می‌کند و خوشحال می‌شود و اندوهناک می‌گردد، وقتی معنای قلب این باشد پس در حقیقت قلب همان

جان آدمی است که با قوا و عواطف باطنیه‌ای که مجهز است به کارهای حیاتی خود می‌پردازد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۹: ۵۹)

بنابراین این قلب در ادبیات قرآنی و در بحث ما، با قلب جسمانی تپنده موجود در بدن متفاوت است و از نعمت‌ها و حجت‌های الهی است که خدا برای هدایت بشر آن را ارزانی داشته است. پس بر هر انسانی واجب است از این وسیله به طور شایسته استفاده کند و آن را برای رسیدن به درک حقایق بکار گیرد. باید دانست علوم روان شناسی از زاویه ای متکفل چنین مباحثی هستند و قلب با این اصطلاح و تعریف می‌تواند موضوع کاوش‌های روان شناختی نیز باشد؛ اما آنچه به طور خاص مورد نظر این نوشتار است پرداختن به موضوع هدایت قلبی از نگاه معارف دینی و اسلامی است.

**۱-۲- نقش و عملکرد قلب در هدایت الهی:** منظور از هدایت، دلالت و نشان دادن هدف است که از طریق نشان دادن صراط مستقیم صورت می‌پذیرد و این خود صنع خداوند متعال است. به عبارت دیگر خدای متعال سنتش بر این جریان یافته که امور را از مجرای اسباب به جریان اندازد و در مسئله هدایت نیز وسیله ای فراهم می‌کند تا مطلوب و هدف برای هر که او اراده کند روشن گشته و بنده اش در این مسیر به هدف نهایی خود برسد. (رک: طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۳۵)

صاحب کتاب شریف اطیب البیان هدایت الهی را به سه قسم تقسیم کرده است: «یک قسم هدایت تکوینی است زیرا به انسان عقل و شعور و ادراک داده شده که ممیز حسن و قبح، و نفع و ضرر، و خیر و شر، و سعادت و شقاوت، و نجات و هلاکت، و خوبی و بدی است، و تمام اسباب را هم در دسترس او قرار. قسم دوم، هدایت تشریحی از ارسال رسل و انزال کتب و جعل احکام و نصب هداه دین از ائمه طاهرین و علماء عاملین و ارشاد مرشدین و ابلاغ مبلغین و غیر اینها و قسم سوم، تاییدات و توفیقات و الهامات خاصه نسبت به کسانی که سلوک طریق کنند.» (طیب، ۱۳۷۸، ج ۱۳: ۳۱۲)

در نتیجه خداوند از راه‌های مختلف حجت را بر انسان‌ها تمام کرده و زمینه هدایت آن‌ها را فراهم می‌کند. این حجت‌ها به‌عنوان هادیان بشر از طرف خداوند متعال برای روشنایی مسیر حق و حقیقت فرستاده شده‌اند. اما پذیرش هدایت این هادیان و راه‌یابی به آنچه مورد رضای خداست، مکانیزمی درونی نیز دارد که آن هم شناخت حق و

پذیرش آن است. در واقع تحقق هدایتی که از طرق تکوینی و تشریحی صورت می‌پذیرد منوط به پذیرش قلبی است و در تمام مسیر از ابتدا تا انتها قلب، تصمیم‌گیرنده و راهبر است. بنابر این قلب باید مصدق دعوت الهی باشد چنانکه ایمان با پذیرش قلبی استقرار یافته و محکم می‌شود؛ در غیر این صورت حتی با وجود حجت‌های ظاهری و باطنی تصدیقی که منجر به ایمان قلبی شود صورت نخواهد پذیرفت.

۱-۳- معنا و مفهوم حیولت: حیولت به معنای حائل شدن در وسط دو چیز است و آنچه در این نوشتار مورد نظر ماست، از آیه ۲۴ سوره مبارکه انفال «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» مستفاد می‌باشد. حیولت عبارت است از اینکه خدای تعالی میان انسان و جزء جزء وجودش و تمامی توابعش از جمله قلب او حائل است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ش، ج ۹: ۵۸) در واقع، اصل «حول»، تغییر شیء و انفصال آن از دیگری است و آیه ۲۴ سوره انفال اشاره به آن چیزی است که در وصف خداوند گفته شده که، «مقلب القلوب» است و قلب‌ها را زیر و رو می‌کند، یعنی به اقتضای حکمتش در قلب انسان چیزی را القاء می‌کند که وی را از مرادش و یا آنچه او در نظر دارد؛ منصرف سازد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ش: ۲۶۷)

خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»

از آنجاکه هر حایلی نزدیک تر است به دو طرف خود از هر طرف نسبت به طرف دیگر؛ در نتیجه وقتی خدا میان انسان و قلبش حایل باشد، پس او از قلب انسان به انسان نزدیک‌تر خواهد بود و علاوه بر آن، به آنچه که در قلب انسان حضور دارد، داناتر است. چون مالک حقیقی قلب نیز هست، پس قبل از این که انسان در قلبش تصرف کند، او در قلب انسان به هر نحوی که می‌خواهد تصرف می‌نماید بدون این که مانعی در کار باشد.

امام صادق (ع) در تفسیر «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» فرمود: «یعنی شخصی با گوش و چشم و زبان و دستش چیزی را دوست می‌دارد و طلب می‌کند و جز

آن چیز دیگری را قبول نمی‌کند ولی با همه اینها دلش آن را نمی‌خواهد و می‌داند که حق در آن نیست.» (مجلسی، ۱۳۷۸ش، ج ۱: ۵۷۶)

امام باقر(ع) در مورد این آیه می‌فرماید: «خداوند متعال میان بنده و معصیت، حایل و مانع قرار می‌دهد تا این معصیت او را به سوی آتش هدایت نکند و میان کافر و اطاعت، مانعی قرار می‌دهد تا ایمان را به وسیله آن کامل نکند.» (قمی، ۱۳۶۷، ج ۱: ۲۷۱)

از آنجا که قلب اولین چیزی است که انسان آن را وجدان کرده و می‌شناسد، پس انسان پروردگارش را بهتر و زودتر از قلب خود می‌شناسد. یعنی انسان هیچ راهی برای نفهمیدن و نشناختن خدا و شک در توحید او ندارد و در عمق وجود خود در تشخیص حق اشتباه نخواهد کرد. امام صادق(ع) فرمود: «خدای عزوجل او را مانع می‌شود از این که بیندارد باطل، حق است.» (صدوق، ۱۳۹۸ق: ۳۵۸)

## ۲- رابطه خدا با قلب انسان

با ملاحظه آیات و روایات به خوبی روشن می‌شود که خداوند با قلب انسان ارتباط پیدا می‌کند و این ارتباط باعث آرامش و ثبات قدم انسان می‌گردد. (انفال/۱۱) این ارتباط و پیوند قلبی که در اثر ذکر و یاد خدا حاصل می‌شود باعث سکونت نفس و اطمینان خاطر می‌شود یعنی تشویش و اضطراب را از بین می‌برد و انسان به یک آرامش مطبوع و مصفا دست می‌یابد. (رعد/۲۸) این انسان مومن است که شایستگی این ارتباط را پیدا کرده و در نتیجه آن قلبش به حق (درمقام فکر و نظر) رهنمون شده (تغابن/۱۱) و به آرامش و اطمینان درون خویش دست پیدا می‌کند که باعث زدوده شدن سایه‌های تاریک و شوم تردید می‌شود.

یک نمونه بارز به‌عنوان شاهد صدق این مدعا داستان مادر حضرت موسی(ع) است. وی که بانویی مومنه و پاکیزه است در لحظه ای حساس و بسیار خطیر ملهّم به یک فرمان الهی می‌شود. «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ» (قصص/۷)

در پی این الهام، مادری که سرشار از عواطف رقیق انسانی است و کوچک‌ترین احتمال‌گزنند برای فرزند دل‌بندش را نمی‌تواند بپذیرد، با آرامشی عجیب فرمان الهی را



اجرا می‌کند و کودکش را به دست آب می‌سپارد. به راستی چه چیزی این آرامش فوق العاده را در او ایجاد کرد و هر گونه تشویق و اضطراب ناشی از تردید را از او دور ساخت؟ جز دست قدرت الهی که قلب او را به سوی بهترین کار هدایت کرد و هر گونه تردید و تشویشی را از او دور ساخت، عامل دیگری در کار نبود. حتی پس از این قضیه مجدداً خداوند متعال با قلب این مادر ارتباط برقرار کرده و به او آرامشی عطا می‌نماید تا از جمله مومنان (نه شک‌کنندگان و دودلان) باشد.

ما گرفتیم آنچه را انداختی دست حق را دیدی و نشناختی

(اعتصامی، ۱۳۸۳ش: ۶۵)

اگر چنین لطفی صورت نمی‌گرفت ممکن بود نتواند صبر و طاقت لازم را از خود نشان دهد و در کتمان این راز شکیبایی را از کف بدهد. «إِنَّ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (قصص/۱۰)

همین جا باب بحث از الهام به‌عنوان یکی از راه‌های عام ارتباط خداوند با انسان که اختصاصی به انبیاء ندارد، گشوده می‌شود. الهام چیزی است که از ساحت ربوبی به قلب انسان (عبد) وارد شده و به او مطالبی القاء می‌کند یا فرمانی را صادر می‌نماید کما اینکه در الهام مادر حضرت موسی ع هم فرامینی وجود داشت (ارضیه و ... ) و هم بشارت‌هایی که حاکی از حقایق غیبی در آینده بود. (إِنَّا رَأَوُوهُ إِلَيْكَ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ)

الهام الهی یا از سنخ معرفت است و یا از سنخ امر و فرمان، زیرا از ناحیه خداوند متعال و همراه با آرامش و متانتی فوق العاده است که از ورود تردیدها جلوگیری می‌کند. اینجاست که نقش آرامش روحی و اطمینان قلبی که صرفاً در الهامات الهی رخ می‌دهد پررنگ تر می‌شود؛ چرا که در این موارد و در پی «ربط الهی» با قلب، آرامش فوق العاده و اطمینانی که ناشی از تصرف الهی در قلب است حاصل می‌شود. به گونه‌ای که انسان به یقینی فوق العاده محکم و استوار و متفاوت با یقین‌های علمی معمولی دست می‌یابد. (۱)

بهترین دلیل برای مدعای فوق این است که عین همین مطلب در مورد وحی انبیاء (ع) نیز مطرح است. یعنی می‌توان پرسید که انبیاء از کجا می‌فهمند که جبرئیل را

واقعا دیده‌اند و آنچه دیده و شنیده‌اند القائنات شیطانی نیست؟! در روایت داریم هنگامی که یکی از اصحاب درباره فرق بین نبی و محدث از امام باقر و امام صادق (ع) سوال می‌کند، امام پاسخ او را می‌دهد؛ سپس صحابی می‌پرسد: «اصلحک الله، چگونه بداند آنچه در خواب دیده است؛ فرشته است؟» امام فرمود: «توفیق یابد تا آن را بفهمد.» (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۱۷۶)

یعنی آنجا مواجهه‌ای از سنخ حضور است که دیگر هیچ تردیدی در آن راه ندارد چرا که شک و تردیدها مربوط به وقتی است که واسطه‌های مفهومی و غیر آن دخیل در امر باشد اما وقتی انسان خود را با عین حق مواجه ببیند دیگر شکی برای او عارض نخواهد شد. نکته قابل توجه در روایت فوق این است که امام (ع) می‌فرماید پیامبر توفیق پیدا می‌کند که به حقانیت وحی یقین کند یعنی خود خدا مستقیماً با قلب او ارتباط پیدا می‌کند و هرگونه شبهه‌ای را از او دور می‌نماید.

### ۳- شروط تحقق هدایت ناشی از حیلولت

هدایت خداوند شامل تمام انسان‌ها می‌شود اما گاهی اوقات، رذائل اخلاقی و بیماری‌های نفسانی مانع از ورود انوار علوم و معارف الهی در قلب انسان شده، باعث اختلال در روند هدایت می‌شود. لذا هدایت تحقق نمی‌یابد مگر به تزکیه نفس و تصفیه قلب. همچنین عبادات و طاعات و اظهار عجز نمودن در مقابل خالق یکتا نیز حتماً راهگشا بوده و باعث دوری و سواس شیطانی می‌شود. برای رسیدن به درجات بالای معنوی، انسان باید قلب خود را از رذایل و صفات ناپاک بزدايد زیرا که دل ناپاک نمی‌تواند منزل علوم حقیقی و الهی بشود زیرا که افاضه علوم الهی از عالم بالا به وساطت ملائکه مقدسه که وسائط فیض الهی هستند صورت می‌پذیرد. همان طور که ملائکه در خانه‌ای که سگ باشد وارد نمی‌شوند؛ «قال جبرئیل ع : يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا لَا نَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ صُورَةٌ إِنْسَانٍ وَلَا بَيْتًا يَبَالُ فِيهِ وَلَا بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ» (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۳: ۳۹۳) هرگاه دل انسان مملو صفات رذیله و درنده شود؛ ملائکه که حامل علوم و معارف الهی هستند به خانه دل وارد نمی‌شوند. وقتی انسان قلب را برای ورود شیاطین مهیا می‌کند؛ این قلب از ورود جمیع حقایق و علوم الهی در حجاب قرار می‌گیرد.

پیامبر اکرم (ص) فرمود: «اگر شیاطین، گرد دل‌های آدمیان نمی‌چرخیدند، هر آینه آنان ملکوت آسمان‌ها را می‌دیدند.» (فیض کاشانی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۲۵)

باین شرایط، اگر انسان از مفاسدی که باعث سیاهی دل و ورود جنود شیطان به قلب می‌شود دوری کند و بر طاعات و عبادات خود ممارست کند اطمینان و اعتقاد جازم از برای او به جمیع عقاید ضروری، حاصل می‌شود به نوعی که هیچ شبهه‌ای در آن رخنه نکند. پس باید توجه داشت که بدون تطهیر نفس و مواظبت در عبادات موجبات اطمینان و سکون قلبی حاصل نمی‌شود بلکه باعث ازدیاد شبهه و تشکیک می‌شود. (معراج السعاده: ۹۲) برای دوری از شک و رسیدن به مرتبه یقین، باید از درگاه خداوند استمداد کرد تا این نور الهی بر قلب او بتابد. چنانکه در روایات رسیده از معصومین سفارش شده که دعای «اللهم عرفنی نفسک» (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۳۳۷) را زیاد بخوانیم. همچنین باید توجه داشت که این امر تنها از طریق دلیل و برهان و تعلیم و تعلم میسر نمی‌شود چنانکه امام صادق (ع) فرمود: «دانش به کثرت تعلم نیست بلکه حقیقت دانش نوری است که خداوند در دل هر کس که بخواهد او را هدایت کند، قرار دهد.» (مجلسی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۲۲۵)

پس حقیقت دانش نوری است که خدا در قلب‌ها قرار می‌دهد اما آن را در قلبی که با کدورات نفسانی آلوده شده باشد قرار نمی‌دهد. (زین الدین، بی‌تا، ج ۱: ۱۶۷) هنگامی که انسان به ورع و تقوی و قطع علایق دنیوی و مجاهدت و تضرع به درگاه الهی اشتغال یابد خداوند حجاب‌ها را از روی قلب او برداشته و هدایتش می‌کند. چنانکه خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (عنکبوت/۶۹)

لذا انسان باید خودش پذیرای این هدایت باشد بدین صورت که افرادی که در انجام سنن و مستحبات کوشش می‌کنند خداوند آنان را براه بهشت هدایت می‌کند. حتی درباره این آیه گفته شده است افرادی که عمل نیک انجام می‌دهند آنان را به آنچه نمی‌دانند هدایت می‌کنیم. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸: ۴۵۹) هنگامی که قلب انسان، به این هدایت دست یافت و به یقین رسید باید از آن مراقبت کند و با آیات و احادیث نبوی انس بگیرد و از مصاحبت با صاحبان مذاهب فاسد و ارباب هوی و هوس دوری کند تا به مرحله‌ای از یقین برسد که هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای در یقین او تزلزل ایجاد نکند.

در نتیجه روند حیلولت در شرایطی فراهم می‌شود که انسان قلبا و از روی میل و اشتیاق پذیرای دریافت انوار و افاضات الهی باشد. چنانکه در ابتدای آیه ۲۴ انفال قبل از مطرح نمودن حقیقت حیلولت به آن اشاره شده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»

پس باید از دستورات خدا و رسولش اطاعت نمود و هنگامی که دعوت صورت می‌پذیرد بر عهده انسان است که استجاب کرده و بپذیرد زیرا این دستورات او را به طرف حیات، فرا می‌خواند زیرا ایمان، حیات دل و کفر، مرگ آن است. (همان، ج ۴ : ۸۲۰)

بنابراین در صورت وجود شرایط، هدایت هم صورت می‌پذیرد و این انسان است که به اراده خود از پذیرش آن امتناع می‌کند و این مطلب در حالتی به وقوع می‌پیوندد که او با وجود قابلیت تشخیص حق از باطل، به باطل میل کند. در این حالت که انسان خودش راه ضلالت را بر هدایت ترجیح می‌دهد و عناد می‌ورزد؛ ابواب هدایت برای او بسته می‌شود؛ چنان که خداوند می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ» (رعد/۲۷)

این ضلالت به علت عدم قبول هدایت رحمان و به خاطر روی برگردانی و اعراض از حق بعد از بیان اتفاق می‌افتد. (رک: مجلسی، ۴/۱۴۰۴:ق: ۲۴۹) آیات دیگری در قرآن هست که این اجمال را رفع کرده، می‌گوید: خداوند فاسقان و ظالمان را گمراه می‌کند و بر هدایت اهل ایمان می‌افزاید و راه‌های سلامت و ایمنی و وصول به خشنودی خدا را به آن‌ها نشان می‌دهد. (بقره/۲۶، ابراهیم/۲۷، مائده/۱۶) پس مقصود این است که خداوند هر که را بخواهد، به حال خود می‌گذارد و او را از الطاف خود منع نمی‌کند. این کار را هنگامی می‌کند که دلایل روشن برای آن‌ها بیان کند و آنها به اختیار خود از قبول آن روی گردان شوند و هر که را بخواهد رحم میکند و او را به راه بهشت هدایت می‌کند. یعنی او را به راهی هدایت می‌کند که مردم مؤمن از آن راه به بهشت می‌روند. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴ : ۴۶۲) پس باید توجه داشت که برخی از اعمال و رفتارهای نادرست انسان باعث محرومیت از هدایت می‌شود.

در آیات زیادی خداوند متعال به ظلم اشاره کرده و می‌فرماید که قوم ستمکار و ظالم را هدایت نمی‌کند. (مائده/۵۱، توبه/۱۹، قصص/۵۰، احقاف/۱۰، صف/۷، جمعه/۵) در آیات دیگری خداوند به جنبه‌های دیگر که شامل خروج انسان از هدایت خاصه هست اشاره می‌کند مانند فسق (مائده/۱۰۸، توبه/۸۰، صف/۵، منافقون/۶) و کذب. (زمر/۳، غافر/۲۸)

بر اثر اصرار بر گناه کار به جایی می‌رسد که انسان‌هایی که عاقل بوده و و قدرت تمیز بین حق و باطل را داشتند و با تفکر و استدلال راه درست را از نادرست تشخیص می‌دادند؛ دچار غفلت شده و فریب خوردند به گونه‌ای که شیطان کارهای باطل را نزدشان جلوه داد تا اینکه از رفتن آنان به راه مستقیم و حق مانع شود و به عبارت دیگر آنان ضلالت خویش را درستی و هدایت می‌پنداشتند. (رک: طبرسی، ۱۳۷۲ج ۸: ۴۴۴)

خداوند می‌فرماید: «وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ» (عنکبوت/۳۸) در این مسیر شیطان به گونه‌ای برانسان مسلط می‌شود که عبادت غیر خدا را در نزد انسان زیبا جلوه می‌دهد و راه عبادت خدا را مسدود می‌کند. (رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۵: ۵۶) در آیات دیگری نیز خداوند به این دسته از القائات شیطانی اشاره کرده است. (انعام/۴۳، انفال/۴۸، توبه/۳۷، نحل/۶۳، نمل/۲۴) هنگامی که انسان از مسیر فطرت خارج می‌شود و بر خلاف مسیر حق قدم بر می‌دارد؛ از راه مستقیم منحرف می‌شود و دلش از حق به سوی باطل و از خیر به سوی شر و از سعادت به سوی شقاوت بر می‌گردد و هوای نفس را معبود خود می‌سازد در این حال حقایق عالم ملکوت از او پوشیده شده و معارف الهی راهی برای ورود به قلب ندارد. چنین فردی احساس می‌کند عملش درست و صحیح است اما از روی اشتباه، باطل را به‌عنوان حق، و شر و شقاوت را به خیال خیر و سعادت اخذ می‌کند. در این هنگام بر قلب او مهر نهاده می‌شود: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» (بقره/۷) و دیگر راهی به سوی حقایق نخواهد یافت زیرا خداوند علامت کفر را در قلب آنان خواهد زد.

وقتی کافر در کفر و انکارش بدان درجه رسید که دیگر ایمان نخواهد آورد، علامتی بر قلبش زده می‌شود که نقطه‌ای است سیاه‌رنگ؛ تا ملائکه بدانند که او ایمان نمی‌آورد و او را

سرزنش و نفرین کنند همانطور که در قلب شخص مؤمن علامت ایمان نوشته می‌شود تا ملائکه بدانند و او را ستایش و برایش طلب عفو و رحمت کنند. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱: ۱۳۰)

آنچه گفته شد در راستای روشن شدن این مطلب بود که اگر با تمام اسباب و وسائل هدایت، انسانی نتوانست به مقصد مطلوب برسد به علت سوء رفتار و عمل خویش بوده است و گرنه پروردگار متعال از روی لطف و کرم خویش راه رسیدن به مقصد را برای همه مهیا نموده است.

درباره حیلولت نیز باید این گونه نتیجه گرفت که هر انسانی هنگامی که با باطل مواجه می‌شود و به قلب خود رجوع می‌کند در ابتدا به درست بودن این امر شک می‌کند و احتمال می‌دهد که این راه نادرست است و گاهی اوقات نیز ممکن است که یقین بداند کاری که انجام می‌دهد خالی از اشکال نیست اما به ندای قلب خویش هیچ اهمیتی نمی‌دهد. حتی ممکن است بین حق و باطل در کشمکش باشد اما برای گزینش حق تلاش نکند و به دلائل متفاوت از جمله لذت‌های دنیوی و راحت طلبی، راه باطل را برگزیند. لذا باید توجه داشت هنگامی که از قلب که معیاری برای تشخیص حق از باطل است به خوبی استفاده نشود تیره و تاریک می‌شود و در اثر تکرار خبائث حتی می‌تواند به باطل نیز یقین کند و احساس کند کار نادرستی که انجام می‌دهد؛ صحیح است. به عبارت دیگر کار به جایی می‌رسد که قلب به جای دریافت الهامات و معارف الهیه، پذیرای القائات شیطانی شده و از انجام آن کردار مسرور می‌شود.

#### ۴- نقش حیلولت در هدایت قلب

در روایات ذیل این آیه شریفه (انفال/ ۲۴) می‌خوانیم که امام صادق (ع) در باره این آیه فرمود: «هیچ گاه قلب یقین پیدا نمی‌کند که حق، باطل و باطل، حق است.» (عیاشی، ۱۴۲۱ق، ج ۲: ۵۷)

در نتیجه هر چه انسان دارد و یا با هر چیزی رابطه دارد خدا به آن شیء نزدیک تر است. همچنین مالک همه چیز خداست و انسان از خود چیزی ندارد لذا انسان به تملیک خداوند مالک می‌شود؛ یعنی خداوند خودش چیزهایی را به انسان می‌دهد درحالی که خودش از چیزهایی که در اختیار انسان قرار داده نزدیکتر است به آن شیء

تا خود انسان. بنابراین خدایی که به انسان مالکیت داده است خودش میان انسان و مایملکش حائل و رابط است.

اولین چیزی که انسان آن را به خوبی وجدان می‌کند و می‌شناسد قلب است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۹: ۵۹) در نتیجه وقتی اثبات کردیم خدا از هر چیزی به انسان نزدیکتر است حتی از قلب او، پس انسان قبل از هر چیز، باید خدا را در درون خود حس کند و نمی‌تواند وجود او را منکر شود. خداوند نیز سوق دهنده مخلوقات به سوی حق و حقیقت است پس اگر انسان به این نیروی درونی خویش بها دهد و آن را سرکوب نکند قطعاً هدایت می‌شود. زمام تمام امور به دست خداست و او از روی لطف خویش هدایت را انجام می‌دهد. او بر دل‌ها احاطه دارد و می‌تواند در لحظه‌ای قلب انسان را دگرگون سازد. این مطلب در زندگی انسان به قدری امیدوار کننده است که اگر کسی احساس نمود که قلبش از حق فاصله گرفته است ناامید نمی‌شود «وَمَنْ يَفْتَنُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ» (حجر/۵۶) و همچنان از خدا می‌خواهد تا حق و باطل را به او نشان دهد.

در نتیجه خدای حکیم با آیات روشن و دلائل واضح راه حق را به انسان‌ها نشان داده و همچنین ایصال الی المطلوب هم نموده است؛ به این معنا که به ما عقل داده و ما را بر فطرت توحید آفریده است. حال اگر انسان ایمان بیاورد به او پاداش می‌دهد. ما در عقل داشتن و اراده داشتن و آفرینش بر فطرت توحیدی مختار نیستیم اما در برابر ایمان آوردن مختار و مکلفیم و لذا بر آن مَثاب هم هستیم. وقتی که در قرآن می‌خوانیم: «يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» این هدایت هم ابتدائی است که به ما عقل داده و بر فطرت توحیدی آفریده و پیامبران فرستاده و ... و هم پاداشی است که پس از عمل و ایمان هم به ما به‌عنوان هدایت ثانویه عطا می‌شود. (محمدی، ۱۳۷۶: ۲۵۸) در این شرایط لطف خاص خدا شامل انسان می‌شود و آن عبارتست از توفیق انجام واجبات و ترک محرمات که در اثر لیاقت و آمادگی خود انسان خداوند به وی توفیق چنین امری را می‌دهد. (همان: ۲۹۰)

پس می‌توان این گونه نتیجه گرفت که خداوند پس از اقامه حجت و آوردن دلیل و برهان انسان‌ها را به آنچه می‌خواست هدایت کرد و آنها را مکلف نمود به انجام آن و انسان را از آنچه نمی‌خواست نهی کرد. پس از اتمام این مرحله انسان خود مختار است که شاکر یا کافر باشد. (موسوی زنجانی، بی تا، ج ۲: ۱۳۳) وظیفه انسان این است که

شکر گذار الطاف الهی بوده و کفران نعمت نکند. (شیخ صدوق و شیخ مفید، ۱۴۱۴ق، ج ۱: ۳۷) در نتیجه هدایت حاصل شده در قلب انسان تماما صنع خداست که به دلیل لطف و کرمش به انسان افزوده می‌شود.

در این باره حسن بن زیاد گوید: «از امام صادق(ع) در باره ایمان پرسیدم که آیا بندگان در آن دخالتی دارند؟ فرمود: نه و کرامتی نیست، بلکه آن از طرف خداوند و فضل و بخشش اوست.» (برقی، ۱۴۱۶ق، ج ۱: ۳۱۶)

حاصل آنکه خداوند نمی‌گذارد باطل به‌عنوان حق و یا ناحق به‌عنوان باطل ظاهر گردد. بدیهی است در غیر این صورت انسان می‌توانست در انتخاب راه نادرست خود را معذور بداند و خود را از احتجاج الهی رهایی بخشد. اما سنت الهی بر آن قرار گرفته است که حجت خویش را تمام کند؛ چنانکه خداوند در قرآن می‌فرماید: «قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» (انعام/۱۴۹)

خداوند بهانه‌ای برای هیچکس باقی نمی‌گذارد و چنین عذری برای انسان‌های خطاکار باقی نمی‌ماند. در واقع وقتی مطلبی ناحق و ناروا بر دل انسان وارد می‌شود، (۲) از آنجا که خداوند بین او و قلبش حائل است قبل از اینکه انسان آن مطلب را بپذیرد خداوند از اینکه حق، باطل جلوه کند یا برعکس باطل، حق جلوه کند جلوگیری می‌کند. آیه دیگری که هم راستا با این مطلب است: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ». (انبیا/۱۸) با نگاهی به روایات ذیل این آیه نیز می‌توان صحت مدعای مزبور را مورد تایید قرار داد. امام صادق(ع) در این خصوص فرمود: «هیچ باطلی نیست که در برابر حق قد علم کند مگر این که حق بر آن غلبه می‌کند و این است سخن خداوند که فرمود: بلکه حق را بر باطل می‌کوبیم پس آن را می‌شکنند، پس ناگهان او نابود می‌شود.» (حرعاملی، ۱۰۴ق، ج ۱: ۷۳)

خداوند متعال در آیات دیگری نیز این حقیقت را تاکید می‌فرماید: «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» (اسرا/۸۱): «و یمح الله الباطل و یحق الحق بکلماته» (شوری/۲۴)

با توجه به مطالب یاد شده؛ نکته مهمی که در این جا لازم است مجدداً مورد تاکید قرار گیرد؛ این است که با وجود این که لطف الهی عام است تا حجت الهی بر همه افراد



بشر تمام شود اما به طور خاص شامل حال مومنین است. اگر کسی این الطاف الهی را که در قالب هشدارهای مختلف عقل و وجدان و قلب انسان صورت می‌گیرد نادیده بگیرد، ممکن است از آن محروم شود و همین باعث سرگردانی او شود. دلیلی وجود ندارد که چنین لطفی از طرف خداوند متعال مستمراً ادامه داشته باشد. انسان بی بهره از هدایت الهی در معرض القائنات شیطانی و خواطر نفسانی و جهل و جهالت‌های گوناگون قرار می‌گیرد به گونه‌ای که ممکن است باطل را حق بیندارد و در راه باطل جان خویش را نیز فدا کند اما این عاقبت شوم و معکوس نتیجه سوءانتخاب‌های قلبی خود اوست و نمی‌توان آن را به خداوند رحمان و رحیم نسبت داد.

«أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ» (آل عمران/۱۸۲)

همان‌طور که در نقطه مقابل هرچقدر انسان پاکیزه تر باشد و جانب تقوای الهی را بیشترنگه دارد از هدایت‌های ویژه الهی نیز برخوردارتر خواهد بود.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ قُرْآنًا» (انفال/۲۹)

«فرقان» صیغه مبالغه از ماده «فرق» است و به معنای چیزی است که به خوبی حق را از باطل جدا می‌کند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۷، ص: ۱۴۱) در واقع در این آیه شریفه خداوند اعلام می‌کند که اگر بندگانش از مخالفت با او بپرهیزند و تقوا پیشه کنند خداوند متعال نیز در مقابل روشن بینی خاصی به آن‌ها عطا خواهد نمود که در پرتو آن می‌توانند حق را از باطل تشخیص دهند. در واقع قسمتی از علوم را از طریق تعلیم و تعلم رسمی باید فرا گرفت و بخش دیگری از علوم الهی را از طریق صفای دل و شستشوی آن با آب معرفت و تقوا فراهم ساخت، و این همان نوری است که خداوند در قلب هر کس که بخواهد و لایق ببیند می‌اندازد و این قلب خودش معیار شناخت حق از باطل می‌شود. چنانکه، پیامبر(ص) در خصوص تعریف نیکی و بدی دست خود را به سینه و ابصه گذاشته و فرمود: «از قلبت استفتا کن، از نفست استفتا کن. نیکی آن چیزی است که قلب و نفس به آن آرامش و اطمینان می‌یابد و و بدی آن چیزی است که اضطراب آور است و در دل جولان و اضطراب ایجاد می‌کند.» (مجلسی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۷: ۲۲۸)

یعنی خدا این شناخت را به صورت یک الهام به قلب همه افراد بشر الهام فرموده است و مکانیزم یک قلب سالم به این گونه است که فقط با حق، آرامش و سکون

می‌یابد. «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد/۲۸) انسان با یاد خدا آرام می‌شود و دل با یادش مطمئن می‌شود. اگر اضافه «ذکر» به «الله» از قبیل اضافه به مفعول باشد - یعنی بنده به یاد خدا باشد مقداری از طمأنینه پدید خواهد آمد؛ ولی اگر از قبیل اضافه به فاعل باشد - یعنی خداوند به یاد بنده باشد - حتماً طمأنینه کامل به دست می‌آید. (رک: جوادی آملی، ۱۳۹۱ش، ج ۲۱: ۵۵۸)

باری، خداوند متعال اسبابی را فراهم کرده است که یک قلب سالم بتواند حق و باطل را از هم تشخیص دهد. افرادی که در مسیر هدایت قرار گرفته و معارفی را دریافت کرده‌اند نباید مغرور شوند و هرگز فراموش نکنند که خداوند می‌تواند در لحظه‌ای دل انسان را از حال سعادت به حال شقاوت تغییر دهد. چنانکه در قرآن می‌فرماید: «وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَٰئَ مَرَّةٍ» (انعام/۱۱۰)

علامه طباطبائی درباره قسمت اول آیه ۲۴ سوره انفال «اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» گوید: «حائل بودن خداوند میان آدمی و قلب او، تمامی عذرهای او را در نپذیرفتن دعوت او و رسولش را از اعتبار می‌اندازد، چون دعوت او دعوت به چیزی است که آدمی را زنده می‌کند و آن توحید است که حقیقت و لب دعوت اوست ... با این حال اگر داعی حق (رسول خداص) او را به سوی کلمه حق و دین توحید که مایه حیات او است، دعوت کند باید بی درنگ دعوت او را اجابت نماید، و در ترک اجابت آن هیچ عذری ندارد، و نمی‌تواند بگوید: «من حقانیت دعوت را نمی‌دانستم، و یا امر بر من مشتبه شد، و من در تردید افتادم، و یا در اقبال به سوی حق صریح گویج شدم.» چون حق صریح، همان خدای سبحان است که هیچ پرده‌ای میان او و بنده‌اش نیست. چون هر پرده و حجابی که فرض شود خدای سبحان از آن پرده به انسان نزدیک‌تر است، و هر وسوسه و شبهه‌ای که در دل خلجان کند، باز خدای سبحان میان آن و قلب آدمی حائل است.» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۹: ۶۰)

در نهایت می‌توان گفت که خداوند چنین نزدیکی و حضوری نسبت به انسان دارد؛ پس هر کس خودش را بیابد، خداوند را هم می‌یابد و همین امر باعث اتمام حجت الهی در شناسایی و معرفی خداوند متعال است.

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

بر اساس آیات و روایات اسلامی در می‌یابیم که خداوند متعال به واسطه حجت‌های الهی، راه هدایت و ضلالت را به بشر نشان داده است. یکی از این حجت‌ها قلب و رابطه خاص آن با خدا است. خداوند متعال بر طبق مصلحت و حکمت خویش در شرایطی خاص، قلب انسان را در پذیرش حقایق باز و گشاده می‌کند. این مکانیزم به گونه‌ای صورت می‌پذیرد که خداوند در قلب آن شخص تأثیر می‌گذارد و به او علم یقینی افافه می‌کند. در نتیجه اگر در مسئله‌ای به قلبش مراجعه کند می‌تواند حقایق را دریافت کند و با وجدان حقایق و دریافت معارف الهی، قدم در مسیری گذارد که پیوسته نور و روشنایی است. همچنین اگر در شرایطی انسان دچار شک و تردید شود و نتواند بین حق و باطل را تشخیص دهد؛ خداوند بین او و قلبش حائل شده و نمی‌گذارد یقین پیدا کند که حق، باطل و یا باطل، حق است. این مکانیزم که «حیولت» نام دارد و در آیه ۲۴ سوره انفال به آن اشاره شده است؛ یکی از حجت‌های الهی در جهت هدایت و اتمام حجت محسوب می‌شود. این حجت به قدری مهم است که حجت‌های دیگر را در بر می‌گیرد. به‌عنوان مثال پذیرش دعوت رسولان الهی و حتی آن چیزی که به عقل‌خطور می‌کند، منوط به پذیرش قلبی است. اهمیت این مطلب به گونه‌ای است که با وجود این حجت الهی اگر کسی به گمراهی کشیده شد، خودش مقصر است و به دلیل ایجاد موانع در دریافت هدایت الهی، مستحق مجازات می‌شود. به عبارت دیگر به واسطه مکانیزم «حیولت»، خداوند بین انسان و قلب او حائل شده و مانع از پذیرش غیر حق می‌شود. این روند یکی از بزرگترین شگفتی‌های جهان‌آفرینش است و خلقتی است ویژه که تنها از قادر متعال بی‌همتا ساخته است. فقط خداوند است که بر قلب‌ها سیطره دارد و می‌تواند با رایحه‌ای قلب انسان را متحول سازد. فقط اوست که قادر است قلب انسان را آماده پذیرش حق کند و به او علم و توفیق درک حقایق متعالی را عطا نماید تا آن‌جا که انسان، با اطمینان خاطر و بدون هیچ شک و شبهه‌ای در مواجهه با حق، آن را می‌پذیرد و بدون هیچ درنگی بدی را انکار می‌کند. این توفیق الهی در اثر بی‌توجهی و غفلت مداوم و ناسپاسی ممکن است از انسان سلب شود و حتی در نهایت کار به جایی رسد که قلب وی با وجود شناخت حق، از پذیرش آن امتناع ورزد.

### پی نوشت:

۱. م-توانیم این نوع از یقین را نوعی وجدان و شهود خالص حقیقت دانست. تعبیر عین الیقین یا حق الیقین در این موارد ناروا به نظر نمی‌رسد و نیز مقایسه آن با علم حضوری خالی از لطف نیست.
۲. اعم از آنکه به طور خاص از سنخ الهاماتی باشد که از غیب به دل راه پیدا می‌کند و یا حتی هر مطلبی که انسان در معرض عقد و گره قلبی نسبت به آن قرار می‌گیرد.

### فهرست منابع

۱. قران کریم
۲. ابن فارس، احمد(۱۳۹۲ق)، **معجم مقاییس اللغة**، شرکه مکتبه و مطبعه مصطفی البابی و اولاده، مصر.
۳. ابن منظور، محمدبن مکرم،(۴۱۴ق) **لسان العرب**، دارصادر، بیروت، چاپ سوم.
۴. اعتصامی، پروین(۱۳۸۳) **دیوان پروین اعتصامی**، نشر ثالث، تهران.
۵. برقی، احمد بن محمد(۱۴۱۶ق) **المحاسن**، المجمع العالمی لاهل البیت، قم.
۶. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۱)، **تفسیر تسنیم**، اسراء، قم
۷. -----، بی‌تا، **قرآن در قرآن**، اسراء، قم.
۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد(۱۴۱۲ق)، **المفردات فی غریب القرآن**، دارالعلم دارشامیه، دمشق بیروت.
۹. زین الدین بن علی (بی‌تا)، **منیه المرید فی أدب المفید و المستفید**، مکتب الاعلام الاسلامی، قم.
۱۰. صدوق، محمد بن علی؛ مفید، محمد بن نعمان(۱۴۱۴ق) **اعتقادات الإمامیه و تصحیح الاعتقاد**، کنگره شیخ مفید، قم.
۱۱. صدوق، (۱۳۹۸ق)، **التوحید**، جامعه مدرسین، قم.
۱۲. -----، **خصال**، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ش.
۱۳. -----،(۱۳۹۵ق) **کمال الدین و تمام النعمه**، انتشارات اسلامیه، تهران.
۱۴. طباطبایی، سید محمد حسین،(۱۴۱۷ق)، **المیزان فی تفسیر قرآن**، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۵. طبرسی، فضل بن حسن(۱۳۷۲)، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، انتشارات ناصرخسرو، تهران.

۱۶. طبرسی، حسن (۱۳۶۵)، مکارم الاخلاق، مترجم: سید ابراهیم میرباقری، انتشارات فراهانی، تهران.
۱۷. طیب، سید عبدالحسین (۱۳۷۸)، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات اسلام، تهران.
۱۸. عیاشی، محمد بن مسعود (۱۴۲۱ ق)، تفسیر عیاشی، انتشارات اسلامیة، تهران.
۱۹. فخرالدین رازی، ابو عبدالله (۱۴۲۰ ق)، مفاتیح الغیب، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت.
۲۰. فیض کاشانی، ملا محسن (۱۳۷۶ ش)، محجه البیضاء فی تهذیب الاحیاء، موسسه نشر الاسلامی، قم.
۲۱. ----- (بی تا)، الوافی، کتابخانه امیرالمؤمنین، اصفهان.
۲۲. قمی، علی بن ابراهیم (۱۳۶۷)، تفسیر قمی، دارالکتاب، قم.
۲۳. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۲)، الکافی، انتشارات اسلامیة، تهران.
۲۳. مجلسی، محمد باقر (۱۴۱۴ ق)، بحار الانوار، موسسه الوفاء، بیروت.
۲۴. ----- (۱۳۷۸)، کتاب ایمان و کفر، ترجمه عزیزالله عطاردی، انتشارات عطارد، تهران.
۲۵. -----، (۱۴۰۴ ه)، مرآت العقول، دارالکتاب الاسلامیة، تهران.
۲۶. صوسی، محمد بن حسن (۱۱۰۴ ق)، اثبات الهداه، موسسه الاعلمی، بیروت.
۲۷. محمدی، علی (۱۳۷۶)، شرح کشف المراد، دارالفکر، قم.
۲۹. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۳)، اخلاق درقرآن، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، قم.
۳۰. مصطفوی، حسن (۱۳۶۸)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
۳۱. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیة، تهران.
۳۲. موسوی زنجانی، سید ابراهیم (بی تا)، عقائد الإمامیة الإثنی عشریة، موسسه الاعلمی، بیروت.
۳۳. نراقی، ملا احمد (۱۳۹۲)، معراج السعاده، آیین دانش، قم.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی